

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»<sup>۱</sup>.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۰۹) حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّى مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (۱۱۰) لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۱۱۱)

### آسیب‌شناسی بادیه نشینی

در مورد بحث شهرنشینی هم باید کار بشود. کلا بادیه‌نشینی مردود است این که کسی جایی باشد که عالم، معلم، حوزه و دانشگاه نداشته باشد.

«الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» (توبه: ۹۶)؛ الاعراب یعنی بادیه‌نشین‌ها که این‌ها در کفر و نفاق سخت‌ترند و واقعا همین جور است. ما در مسافرت‌های جهادی می‌بینیم که این مردم صفا دارند ولی خود دوری از عالم و معارف و درس و بحث کلی دارد این‌ها را به انحراف می‌کشاند. اگر این قرآن آمده پس باید خوانده بشود، باید معلم داشته باشد، ولی می‌بینید در آن روستاها حتی از نماز جماعت خبری نیست! واقعا اگر محرم و صفر نبود کلا اسلام در خیلی از روستاهای ما شخم زده شده بود. البته نه در روستاهای بزرگ بلکه در روستاهای کوچک و این ممکن است به کار جهادی یک معنای جدیدی بدهد؛ یعنی اگر بحث تجمیع روستا هست، باید آدم بنشیند به تمام جوانب آن فکر بکند که مثلا تجمیع در مناطق مرزی به دلائلی نه! ولی تجمیع در مناطق غیر مرزی آری! باید بنشینیم و دقیقا با دلائل و با نگرش دینی با بحث‌های بالینی به این تجمیع‌ها یک دور دیگر مجدد نگاه کرد.

### نتیجه سیر در زمین

(۱۰۹): «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»؛ آیا سیر نمی‌کنند در زمین، پس

بینند عاقبت کسانی که در قبل بوده‌اند.

باید سیر در زمین بکنند تا این چیزها را ببینند. اولاً این آیه توصیه به گردشگری نیست! شأن خداوند اجلّ از این است که توصیه به گردشگری بکند. حالاً آدم حوصله‌اش سر می‌رود، گردشگری می‌کند، این که توصیه لازم ندارد. البته کسی مخالف سفر نیست. سفر خوب است، اما این عبارت‌های قرآن را به حساب گردشگری نگذارید!

محال است در قرآن عبارت «أَفَلَمْ يَسِيرُوا» باشد و عبارات «فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ» «فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ» پشت سرش نباشد! یعنی شما بروید ببینید مردمان آن‌جا چه کرده‌اند و چه بلایی سرشان آمده! به واسطه چه کارهای چه مشکلاتی پیدا کرده‌اند؟! به واسطه‌ی چه کارهایی چه خیراتی به آن‌ها رسیده است؟! بعضی در آثار باستانی دنبال فسیل می‌گردند! ولی دنبال آثار باستانی بیفتید و ببینید که آن‌ها کارهایی کرده‌اند که حتی الان نمی‌توانند آدم‌ها انجام دهند! «وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ» (شعراء: ۱۴۲)؛ کسانی بودند که از شما قوی‌تر بودند و از کوه‌ها خانه می‌ساختند! الان چه کسی می‌تواند این کار را بکند؟! ممکن است الان در دل کوه‌ها قصر بسازند ولی نمی‌روند کوه را بتراشند و شبیه قصر بکنندش.

باید رفت دید که با چه قدرت و قوتی مردمانی بوده‌اند، زندگی کرده‌اند و پودر شده‌اند و رفته‌اند! نه نامی و نه یادی از آن‌ها باقی نمانده! پس وقتی ویلایی می‌سازی که می‌خواهی بترکانی، برو ببین کسانی بوده‌اند که هنرمندانه و استادانه کوه‌ها را می‌تراشیدند و در آن قصر می‌ساختند!

واقعاً هدف از زندگی در دنیا این است که فرد این چیزها را ببیند و بصیرت پیدا بکند.

## آیا غرب فیلسوف پرور و خاورمیانه انبیاخیز بوده؟

تذکر بعدی:

سؤال می‌کنند قرآن مگر جهانی نیست؟ بعد این شبهه را مطرح می‌کنند که خاورمیانه انبیاخیز بوده و غرب فیلسوف‌پرور؛ مثل یونان! خیلی وقت‌ها با این شبهات یک نکاتی اساسی در وجود آدم نفوذ می‌کند و بعد می‌گویند می‌دانید چرا در غرب انبیا نیامدند؟ چون فیلسوف‌ها بوده‌اند! و انبیا در خاورمیانه آمدند چون آن‌جا فیلسوف نداشتند! برای همین آثار باستانی فقط در خاورمیانه است و تمدن بین‌النهرین و انبیا همه در این

قسمت‌ها بوده‌اند، پس قرآن مال همه نیست و به همه تذکر نداده! انبیاء مال همه نیستند. مال افهام و عقول پایین هستند! اگر عقول رشد بکند انبیاء نمی‌خواهد!

قرآن کاملاً راجع به این حرف جهت‌گیری دارد. قرآن در بحث «نبوت عامه» به یک برهان عقلی اشاره دارد که نبی باید برای بشر باشد و اگر بشر نبی نداشته باشد، خدا زیر سؤال می‌رود.

در تانی از این ۱۲۴ هزار پیامبر مگر چند تا از آن‌ها در قرآن ذکر شده؟ آیا به مجرد این که ۲۵-۲۶ تا از این‌ها در این جا بوده‌اند، آیا می‌خواهی بگویی انبیاء مال منطقه خاورمیانه بوده‌اند؟! از این ۱۲۴ هزار تا بقیه کجا بوده‌اند؟ ثالثاً قرآن در آیات مکرر می‌گوید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا» (نحل: ۳۶)؛ ما در همه امم رسول مبعوث کردیم «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» (فاطر: ۲۴)؛ هیچ امتی نبوده مگر این که در میان آن‌ها نذیر آمده؛ یعنی ما پیامبران را برای همه امم فرستادیم؛ یعنی چین فرستادیم، ژاپن فرستادیم، خاور دور فرستادیم، باختر درو فرستادیم، غرب فرستادیم، شرق فرستادیم، منتهای مراتب این یکی از وجوه تاریخی قرآن است که اشکالی هم ندارد. این چیست؟ وقتی می‌خواهد به یک عده در خاورمیانه که دسترسی به جاهای دیگر ندارند بگوید «فینظر کیف کان عاقبه...» کدام منطقه را باید بروید ببینید؟ همین منطقه‌ای که می‌شود رفت و دید؛ کما این که در بحث عربی بودن قرآن مطرح شد که وقتی می‌خواهد به یک حیوانی ارجاع بدهد، باید به حیوانی در این منطقه ارجاع بدهد. باید بگوید «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» (غاشیه: ۱۷) که او بتواند در این منطقه این را ببیند؛ لذا از این وجه، قرآن تاریخی است و اشکالی هم ندارد. اگر می‌گفت «أفلا ينظرون الی الکانگورو کیف خلقت»، می‌گفت کانگورو چی هست؟ چه جوری هست؟ کجا هست؟ آیا باید خود اهل نزول این را می‌فهمید یا نه؟ لذا می‌گوید: بروید به شتر نگاه کنید و این رجوع تاریخی در اصل هدایت پیام‌ها اشکال هم ندارد. دائماً دارد که بروید خلقت را نگاه بکنید و یک بار هم می‌گوید بروید شتر را نگاه بکنید. برای آن استرالیایی هم معلوم است که وقتی می‌گوید بروید شتر را نگاه بکنید؛ یعنی بروید خلقت را نگاه بکنید. اگر قرآن سرگذشت انبیائی را می‌گوید که در منطقه خاورمیانه بوده‌اند، به خاطر این است که اهل نزول از این سرگذشت مطلع‌اند و در تورات و انجیل آمده. اگر از هند و چین و ماچین شروع کند که این‌ها بوده‌اند چگونه این‌ها «تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ» (یوسف:

(۱۱۱) بکنند؟! این‌ها در دست شماست و من پیامبر مکتب‌نرفته و حوزه و دانشگاه‌ندیده دارم یک جوهری ماجرا را تعریف می‌کنم که انگار با آن‌ها بوده‌ام! جوهری که شما حیرت می‌کنید که این کسی که استاد ندیده، همه تاریخ ما را در دست دارد! او جوهری دارد تاریخ را بیان می‌کند که اولاً مطابق با نقل تورات آن زمان است و می‌بینید که پشت سر هم قرآن می‌گوید: «فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَأَتَلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (آل عمران: ۹۳)؛ این تورات‌ها را از پستوها در بیاورید ببینید همین که من می‌گویم هست یا نیست؟! چون که این‌ها تورات را مخفی می‌کردند، و می‌دانید که «فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ» (یونس: ۱۶)؛ من هم عمری داشتم پیش شما زندگی می‌کردم. من نه استاد دیده‌ام! نه دانشگاه رفته‌ام! نه در شبه جزیره کسی باسواد بوده! بدون هیچ زمینه‌ای من دارم این حرف‌ها را می‌زنم. و این‌ها مجبور شدند بگویند: این سحر و جادو می‌کند!

آیا نباید به یک تاریخ مشخص برای آن منطقه ارجاع بدهد؟ اگر داستان انبیائی را نقل بکند که اساساً این‌ها نه اسم آن‌ها را می‌شناسند و نه قابل پیگیری و پیگرد است... ولی دارد که بروید قوم هود و صالح را ببینید که ما چه جوهری سر این‌ها بلا آوردیم! آثار این‌ها هست که «وَأَنَّهُمَا لَبِئَامٍ مُّبِينٍ» (حجر: ۷۹)؛ آثار این‌ها بر جاده باقی مانده بروید نگاه بکنید! قرآن ارجاع به چیزهای می‌دهد که اهل نزول بتوانند بروند تحقیق کنند. درباره مناطق دیگر مثل چین به طور کلی قرآن می‌گوید: آن‌جا رسول بوده «وَأِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»، «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا».

متأسفانه دارند آثار باستانی را خراب می‌کنند. در بحث تحقیق «سؤالات تحقیق» خیلی مهم است. این‌که محقق چه سؤالی داشته باشد مهم است. سؤال تحقیق یکسری پیش‌زمینه دارد که محقق می‌خواهد به دنبالش برود. اگر سؤالات یک باستان‌شناس فرق بکند نتیجه تحقیقش فرق می‌کند. وقتی آن گروه از خدا بی‌خبر به چین می‌رود و آثار باستانی کشف می‌کند، آیا وقتی قبور دسته‌جمعی پیدا می‌کند، می‌آید جهت قبور را بررسی بکند؟ شاید این‌ها قبله داشتند و به آن جهت دفن شده‌اند! ولی این‌ها دنبال کوزه و دایناسور می‌گردند، دنبال آثار دین که نمی‌گردند! و اگر کسی با زمینه‌های قرآنی سراغ باستان‌شناسی برود، نتایج تحقیقش فرق می‌کند. می‌آیند جنازه سالم پیدا می‌کنند و می‌گویند: به دلایل ناشناخته این جنازه سالم مانده! شاید این جنازه‌ی یکی

از اولیاء خدا بوده که جنازه‌اش سالم مانده! این هم دلیل و برهان دارد و خیلی از کُمَلین بدنشان نمی‌پوسد. در تلویزیون نشان می‌داد که خادمی می‌گفت: من جنازه علامه مجلسی را دیدم که سالم بود. انگار همین الان دفنش کرده بودند. خوب علامه از کملین است و هنوز می‌تواند بدنش را اداره کند. این‌ها بحث دارد و اگر خواستید می‌شود یک زمانی در این باره بحث کرد که کسانی روی زمین هستند و سری به عالم بالا می‌کشند و کسانی آن بالا هستند و سری به عالم پایین می‌کشند. کلا دستشان باز است و در اصطلاح به این‌ها «کَمَل» مصرّح گفته می‌شود که این‌ها آزادند و خودشان را اداره می‌کنند. این‌ها واضح است. این جنازه‌ای که این‌جا پیدا کردی، شاید یکی از کملین و یکی از انبیاء است؟! آن وقت می‌گویی: به دلائل ناشناخته احتمالاً در این منطقه یک یخ بندها بوده! چرا نمی‌روی بررسی کنی ببینی شاید یکی از انبیاء است که جنازه‌اش سالم مانده؟! چرا جمجمه‌ها را بررسی نمی‌کنند تا ببینند آیا آثار سجده مانده یا نمانده؟ چون ما در میان انبیاء ما بحث سجده را داریم و این سجده روی استخوان پیشانی تأثیر می‌گذارد. چرا آثار سجده روی جمجمه را بررسی نمی‌کنید؟! می‌بینید وقتی سؤالات تحقیق فرق کند نتیجه تحقیق فرق می‌کند. سؤال تحقیق، تحقیق را جهت می‌دهد. الان تحقیق روی آثاری از کسانی که جایی تجمع بکنند و حالت مسجد و معبدی داشته باشد، نیست. از این طرف هم میراث فرهنگی‌شان عین بحث‌های توحیدی ماست. وقتی علامه طباطبایی راجع به «اوپانیشادها» می‌گوید: این عین توحید است. اوپانیشادهایی که مال قرن‌ها قبل از قرآن است. این شاید از دست یک نبی آمده! البته در حد قرآن نیست کما این که همان نبی در حد پیامبر نیست. این بحث‌ها در نوع خود قابل پیگرد است و اگر کسی در میراث فرهنگی غرب و شرق بگردد با این زمینه «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» و با نبوت عامه که به عنوان یک دلیل خدا به آن اشاره می‌کند: «وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ» (نساء: ۱۶۴)؛ یکسری رسل هستند که قصه آن را برایتان تعریف کردیم و یکسری رسل که قصه آن را برایتان تعریف نکردیم و آیه بعد «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ»؛ این رسل را به عنوان بشارت و نذیر فرستادیم تا این که برای مردم علیه خدا یک حجتی باقی نباشد! یعنی اگر ما رسل نمی‌فرستادیم، مردم به ما احتجاج می‌کردند و حجت می‌آوردند و ما زیر سؤال می‌رفتیم. می‌گفتند: تو که

می دانستی ما نمی فهمیم، چرا آدم را درست کردی، کوره راه درست کردی، کسی را هم برای هدایت نفرستادی و حالا می خواهی عذاب هم بکنی؟! می گوید اگر ما آدم نمی فرستادیم زیر سؤال می رفتیم. پس ما رسل را فرستادیم که زیر سؤال نرویم.

آیه ۱۳۳ سوره طه: «وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ»؛ چرا از جانب پروردگارش آیه ای نمی آید؟ بعد خدا می گوید: «أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى»؛ مگر این قرآن به عنوان یک بینه و دلیل روشن نیست به آن چه که در صحف اولی هست؟! حتما توقع معجزه دارید که مثلا سقف پایین بیاید؟ خود قرآن به عنوان دلیل روشنی است به آن چه که در صحف قبلی آمده است. و در آیه بعد دارد: «وَلَوْ أَنَا أَهْلُكُنَاهُمْ بَعْدَآبٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى»؛ اگر ما اینها را با عذابی هلاک می کردیم قبل از این که بینه و رسول و معجزه ای برایشان بفرستیم، اینها می گفتند: چرا برای ما رسول نفرستادی که ما از آیاتش تبعیت بکنیم قبل از این که به این ذلت و خذیان بیفتیم؟!

باز اول سوره بینه همین است و این نبوت عامه را به صورت برهانی می آورد. نبوت خاصه برهان ندارد و با معجزه ثابت می شود، ولی نبوت عامه؛ یعنی که آیا بشر به نبی احتیاج دارد یا ندارد؟ اگر خالقش کسی دیگر است و اگر قرار است جاهایی برود، دلائل نبوت عامه به تفصیل در کتب کلامی آمده.

پس اگر نبوت عامه ای هست و اگر خدا گفته داستان یکسری رسل را تعریف کردیم و داستان یکسری را تعریف نکردیم و این که در همه امم رسل هست، دیگر کسی این را نگوید که غرب فیلسوف پرور بوده، نبی پرور نبوده.<sup>۲</sup>

### برای بشریت اتمام حجت شده

(سؤال) ج: خدا می گوید باید حجت تمام بشود، ولی خودش حجت را تمام می کند. اگر کسانی بودند که جزء «مستضعفین من الرجال» بودند؛ مثلا یک گوشه دنیا به دنیا آمده و دارد در باغچه اش هم یک چیزی می کارد. ما دیگر مسئول کار خدا نیستیم که آیا بر او حجت تمام شده یا نشده؟ ما کلا می گوییم که قرآن می گوید: «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَبَحِيَّتِي مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ» (انفال: ۴۲)؛ یعنی کسی با بینه هلاک می شود و با بینه احیاء می شود.

حالا این که بینه بر او تمام شده یا نشده، ما نمی‌دانیم ولی الان که قرآن نازل شده آیا این طرف و آن طرف اطلاع داشتند و همه فهمیدند؟ نه! هر کس به هر میزانی که حجت دارد بر او تمام می‌شود، اگر واقعا قرآن دست کسی افتاد، فرق دارد با این که دست کسی نیفتاد! همان موقع که داشته نازل می‌شده، در چین و یونان مردمی داشتند زندگی می‌کرده‌اند. حجت آن‌ها چه بوده؟ حجت آن‌ها همان انبیائی بوده که پیش آن‌ها بوده‌اند، یا اگر در دوره فترت رسل بوده که در قرآن آمده، در این دوره چه اتفاقی می‌افتد؟ بالاخره کسانی حاملان این پیام هستند؛ یعنی اگر من یک قرآن دستم بگیرم و به آمریکا بروم و شروع کنم به بیان معارف، برای آن‌ها حجت است و لزومی ندارد که این‌ها پیامبر را دیده باشند، منتهای مراتب آیا پیامبر دیدن و پیامبر ندیدن مساوی است؟ نه! خیلی چیزها با هم مساوی نیست. مهم این است که چقدر بر این فرد حجت تمام شده باشد، همان قدر خدا از او توقع دارد.

حجت‌ها چیست؟ در روایت است که «حجة ظاهرة و حجة باطنه أما الباطنة فالقول وأما الظاهرة فالرسل و الانبياء والكتب» پس اگر برای کسی واقعا رسل و کتب نیامد و نفهمید، خودش می‌داند و خدای خودش و بینهم و بین الله مسئله حل می‌شود و با آن حجت باطنی‌اش به حقایقی می‌رسد. مگر در زمان پیامبر در شبه جزیره چه دینی آمده بود؟ و پیامبر قبل از رسالتش چه کار می‌کرد؟ با همان حجج باطنی‌اش داشت عبادت خدا را می‌کرد، صداقت داشت، امانتدار بود، شد نگار مکتب‌نرفته! شد آنی که همه ریزه‌خوار درگاه اویندا! بدانند و ندانند همین است! او روح اعظم است. او روح الامین است. خودش بالاترین است. المنتهی جایی است که پیامبر رسیده با همان حجت‌های باطنی.

### طبیعت و خلقت

(سؤال) ج: در بحث طبیعت و خلقت گفتیم که وقتی گفتمان خالق را حذف کردند و گفتند طبیعت این کار را می‌کند و کائنات آن کار را می‌کند. این مفهوم طبیعت و کائنات یک مفهوم جعلی است که وارد کرده‌اند برای بی‌مسئولیتی. وقتی می‌گوی طبیعت یعنی چه؟ ولی اگر خالقی باشد وضعیت فرق می‌کند. شاید در علوم فنی – مهندسی این را کمتر ببینید و لکن در علوم پایه؛ فیزیک و شیمی آن تحلیلی که دارند ارائه می‌دهند، خودشان

هم می‌دانند که اساساً تحلیل فلسفی است. در آن‌جا اصلاً بحث در مبانی آن، بحث فلسفی است و اصلاً بحث فیزیکی نیست و اگر یک فیزیکدان آن‌جا دارد نظر می‌دهد، دارد استطرادی نظر می‌دهد. دارد به عنوان یک فیلسوف نظر می‌دهد و گرنه علم با دین هیچ منافاتی ندارد. اصلاً ریشه دعوی علم و دین زده است. علم و دین هیچ دعوی با هم ندارند؛ چون شما در علم دارید فعل الله را بررسی می‌کنید و در قرآن دارید قول الله را بررسی می‌کنید. آن کتاب تکوین خداست و این کتاب تدوین خداست. برای همین اگر این‌جا می‌گویید «قال الله»، در آن‌جا می‌گویید «فَعَلَ اللهُ»، چه مشکلی دارد؟ آن بخشی هم که تعارض دارد تحلیل دارد و آن تحلیل اساساً فیزیکی نیست و ماهیت فلسفی دارد. آن‌جا دیگر باید بحث فلسفی کرد. آن‌جا از دست فیزیک خارج است، منتها می‌نشینند آن را بالا و پایین می‌کنند و می‌گویند: فیزیکدان‌ها می‌گویند، در حالی که هیچ ربطی به فیزیکدان‌ها ندارد.

یک بار کسی درباره هوش مصنوعی با من بحث کرد و همان ابتدای بحث نشست؛ چون وقتی طرف ف را می‌گوید ما تا فرحزاد می‌رویم. می‌دانیم اگر بخواهی بروی داخل بحث «هوش مصنوعی» مرتب می‌خواهد بپیچاندت، ولی وقتی روی پایه‌های بحث بروی، می‌فهمد که بحث اصلاً ربطی به او ندارد؛ یعنی بحث «هوش مصنوعی» با چند جمله تمام شد. چون اگر شما بروید روی گزاره‌ها بحث بکنید، باید الی ما شاء الله بحث بکنید، ولی اگر بروید روی مبانی بحث کنید، می‌بینید که مبانی با دو سه جمله حل است. و معلوم می‌شود که مبانی او با مبانی شما یکی نیست! و اگر آن مبنا را تغییر بدهید تمام آن حرف‌ها درست است منتها می‌شود فعل الله و بحث تمام می‌شود. می‌خواهد با بحث منطق فازی (logic fuzzy) شما را بپیچاند، کافی است که شما بدانید که فازی لاجیک چیست؟! (من هم این منطق فازی را هم خوانده‌ام و هم درس داده‌ام و هم یک پروژه‌ای با یک مهندس داشتم) گول اسم این را هم نخورید. این یک منطق عرفی و کاملاً درستی است که به درد این می‌خورد که با آن ماشین لباسشویی درست کنید و موشک هوا کنید ولی اصلاً ربطی به این ندارد که کسی با این منطق حق را فازی کند! «فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ» (یونس: ۳۲)؛ خدا اصلاً فازی با حق برخورد نمی‌کند. می‌گوید: این چیزی که می‌گویم حق است و بعد از این هم گمراهی است؛ یعنی یا درست است یا غلط،



دیگر نپیچان! فازی لاجیک را ما می‌دانیم چیست و این برای برآورد حق نیست! برای فرایند یک کار عرفی است. فرموله هم می‌شود و اشکالی هم ندارد. معادل آن را هم ما در علم اصول داریم.

ببینید مسحور غرب شدن این چیزها را هم دارد. تا اسم فازی لاجیک می‌آید جوری می‌شود که باید بگوییم سمعا و طاعة! اصلا آن ایرانی‌ای که این منطق را درآورد روحش هم اطلاع نداشت که این‌ها می‌خواهند حق را هم فازی بکنند! این آقا همان چیزی را که در علم اصول بود فرموله کرده و کارآیی هم دارد ولی ثم ماذا؟ حق که دیگر فازی نیست! به هر جهت گول نخورید!

(سؤال) ج: برای همه رسول آمده، منتهای مراتب خصوصیت امت فرق دارد. ممکن است فرد بگوید من حجت نداشتم؛ مثلا یک نفر در جنگل متولد بشود و هیچ دعوتی هم به او نرسد، ولی آیا این نقض این آیه است؟ نه! کلا اگر گروهی ماهیت امت داشته باشند، این دعوت‌های اجتماعی انبیاء به آن‌ها می‌رسد؛ مثلا شما می‌نشینید مثنوی می‌خوانید اما نمی‌دانید این دعوت انبیاء است.. نه این که مولوی نبی است ولی دعوت نبی به تو رسیده و اگر آموزه و آموزشی داشت، دعوت یک نبی به تو رسیده، پس اگر امتی باشد دعوت نبی به آن می‌رسد و اگر فردی در گوشه‌ای باشد، خدا تضمین نداده که دعوت نبی به این هم برسد. [مخاطب] باید ماهیت امت داشته باشد.

(سؤال) ج: منظور حجتی است که با رسول تمام می‌شود. آیات وقتی بحث رسول را می‌کند منظور همین متفاهم عرفی است و آن چه متبادر به ذهن می‌کند همین سفرای الهی هستند مگر این که قرینه پیدا کنیم.

(سؤال) ج: نه! این قرینه چندان قوی نیست و گفتمان قرآنی این را نمی‌رساند. (البته دقت خوبی کردید!) چون که سوره طه و بینه باز همین معنا را تکرار می‌کنند و یک روال فرهنگی از آن در می‌آید. اگر دقت کنید در «رسلا مبشرین و منذرین» آیا رسول باطنی مبشر و منذر است؟ نه! رسول باطنی چنین خصوصیتی ندارد و این تبشیر و انذار به همین سفرای الهی تعلق گرفته.

۱- تعبیر رسل و ۲- تعبیرهایی شبیه آن در آیات ۳- تعبیر تبشیر و انذار؛ اگر این‌ها قرینه قرار بگیرد حرف شما را تضعیف می‌کند با این که دقت خوبی است.

(سؤال) ج: نه! چه کسی می‌گوید رسول لطف است؟! اگر در تعبیر علم کلام «لطف» را می‌بینید، معنای خاصی دارد. آن‌جا رسل را هم با لطف ثابت می‌کنند. لطف به معنی کار زائد و این‌که به شما حال دادیم نیست! نبوت عامه خودش برهان دارد.

### اسلام فقهی و اسلامی کلامی

(سؤال) ج: این بحث را تحت عنوان پلورالیسم انجام دادیم و پرونده آن را مفصل باز کردیم. ولی در درجه اول بین اسلام فقهی و اسلام کلامی و اعتقادی باید فرق گذاشت. یک نفر مرتب بحث شیعه و سنی را پیش کشید، من گفتم: به نظرت ما واقعا شیعه هستیم؟ گفت: بله! گفتم: شما نظرت راجع به ائمه چیست؟ گفت: آدم‌های با این خوبی! گفتم: سنی‌ها هم دقیقا این را قبول دارند. آیا تو تحت ولایت ائمه هستی؟ یا فقط قبول داری این‌ها آدم‌های خوبی هستند و شفا می‌دهند و حال می‌دهند و به فکر ما هستند! سنی‌ها هم که همین اعتقاد را دارند. ولی بعضی چیزها یک آثار فقهی دارد در بحث نکاح و جزا و جنگ‌ها و جزیه پرداخت کردن که این‌ها چیزی است و مسئله عقوبت اخروی یا عدم عقوبت اخروی مسئله دیگری است که خیلی‌ها این دو بحث را با هم خلط می‌کنند؛ یعنی بحث‌های فقهی داستان را با بحث‌های کلامی داستان قاطی می‌کنند. وقتی که قاطی می‌کنند، حرف‌های عجیب و غریب از آن در می‌آید، پس اول باید این بحث‌ها از هم جدا شود و این‌که عقوبت و لطف اخروی به چه چیزی تعلق می‌گیرد؟ و عنایت خدا به چه چیزهایی تعلق می‌گیرد؟ به هرآنچه تعلق گرفت راجع به همان باید بحث کرد.

### غیر خدا هرگز آرام‌بخش نیست

(۱۰۹): «... وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ»

دار آخرت خیر است. این خیر هم افعال تفضیل نیست و افعال تعیین است و این از کل آیات در می‌آید؛ یعنی دنیا متاع قلیل است و چیزی نیست. خیر یعنی اصلا همین خوب است. برای متقین اصلا آن دار خوب است. این دار متاع قلیل است و چیزی نیست و خبری نیست و طرف تا به یک چیزی برسد، احساس پوچی می‌کند، فقط شیطان بلد است گول بزند. شما اگر برای خودتان بستید که با رسیدن به مدرک لیسانس به آن متن آرامش

برسید، تا به لیسانس رسیدید ولی به آرامش نرسیدید، شیطان می‌گوید: مشکل این است که لیسانس هستی و هنوز فوق لیسانس قبول نشدی! وگرنه اگر به فوق لیسانس می‌رسیدی به آن متن آرامش می‌رسیدی. بعد می‌گوید: نه! این‌ها قدیمی شده باید دکترا بگیری! می‌روی به آن می‌رسی و می‌بینی پول و شهرت همان است، یا مثلا می‌گوید: نه! به آن ویلا برسی به متن آرامش می‌رسی! به همین راحتی فریب می‌خوریم! بعد می‌بینید به این و آن می‌رسی ولی به آرامش نمی‌رسی و واقعا هم نمی‌شود! به چه چیزی می‌خواهید برسید که علی‌البدل الا بذكر الله باشد؟ بعضی فکر می‌کنند مطالعه علی‌البدل ذکر خداست؛ یعنی یا الا بذكر الله تطمئن القلوب، یا این‌که الا به مطالعه تطمئن القلوب! فکر می‌کند با مطالعه کار درست می‌شود! نه به مطالعه و نه به ازدواج و نه به هیچ چیز دیگر کار درست نمی‌شود! البته نه این‌که این کارها را نباید کرد. همه این‌ها مثل جفجغه‌هایی است که فقط برای مدتی آدم را نگه می‌دارد؛ یعنی این بچه، شیر می‌خواهد و اگر ندادی یک مدتی با جفجغه و پستانک ساکت می‌ماند وگرنه این ساکت بشو نیست. در او نفخه الهی دمیده شده و اگر خدا به او دادی قبول می‌کند، ولی اگر غیر خدا به او بدهی همین جوری نق می‌زند! و همین جوری نگهتان می‌دارد. این‌که می‌گویند همه مشکلات دنیا را حل کرده‌اند و تنها مشکلش شده اضطراب. اصلا بیماری غرب شده اضطراب و افسردگی.<sup>۳</sup>

ما مال این‌جا نبودیم، حالا هر کار دیگری بکنید درست نمی‌شود. این جدی است. مگر این‌که در قفس را باز بشود، کسی بالا برود و بفهمد جای دیگری هست و حرف دیگری هست و چه کسی بالا می‌برد؟ حواستان باشد که جز قرآن چیز دیگری بالا نمی‌برد. اینقدر هم نگویند استاد دست ما را بگیرد! اگر خود قرآن را کسی با تأمل و تدبر بخواند، گر کام تو بر نیامد آنکه گله کن! قرآنی آمده است که می‌گوید «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقًّا تِلَاوَتِهِ أَوْلَىٰ بِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ» (بقره: ۱۲۱)؛ اگر کسی حق تلاوت این کتاب را ادا کند، قطعا ایمان می‌آورد. حق تلاوت هم این است که با قرآن یک برخورد منطقی و استشفایی بشود؛ یعنی آدم جواب سؤال‌هایش را از قرآن بگیرد. خودش را گرفتار بازی‌های قرآنت لفظی متنوع هم نکند. بیاید قرآن بخواند استشفایی! یعنی من مریض - توی طبیب! با این حالت بیاید ببیند آیا قرآن با او کاری می‌کند یا نمی‌کند؟! خدا که می‌گوید: با این حال بیایی قرآن

با تو کاری می‌کند و اگر اتفاقی نیفتاد آنگه گله کن! آن وقت بگو اتفاقی نیفتاد، ما حرفی نفهمیدیم، چیزی نبود، صدایی نشنیدیم، هدایت نشدیم! «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ».

قرآن این است. این هم راه دین است. اگر کسی به انصاف پای قرآن و در خدمت قرآن بنشیند یال و کوپالش می‌ریزد و اگر نمی‌ریزد خودش مشکل دارد! آدم هنوز در مراحل بهیمیت است؛ یعنی هنوز سؤال در ذهنش ایجاد نشده که بخواهد قرآن بخواند! آدم هنوز بچه است. اگر این سؤال رداشته باشی که در مجموعه این عالم چه جوری باید زندگی بکنیم، خدا این نسخه را داده، بخوانید! اگر یال و کوپالتان نریخت، به قول مادرمان بخور اگر بد بود تف کن! اگر پیام‌های اصلی را قرآن به شما نداد... منتهای مراتب تدبر باید کرد، استشفایا باید کرد. بالاخره متن سنگین است! متن مال خداست! به صورت داستانی نخوانید، به حالت استشفایا بخوانید تا ببینید چه اتفاقی می‌افتد؟!

(۱۰۹): «... وَوَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ»؛ آیا عقل ندارید؟ عقل هم به همین چیزهاست. «العقل

ما عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ»؛ عقل آن چیزی است که با آن خدا عبادت نشود نه این که چقدر بتوانی یک مسئله ریاضی را حل کنی!

**وقتی انبیاء مایوس می‌شوند**

(۱۱۰): «حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّىَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ

الْمُجْرِمِينَ»؛ تا آن جا که این فرستادگان مایوس شدند از هدایت این جماعت و گمان می‌کنند، یا یقین می‌کنند که به آن‌ها دروغ گفته‌اند!

قرآن محکمت و متشابهات دارد. قرآن را باید به قرآن عرضه کنیم. اگر آیه دیدید فقط به همان آیه استشهاد

نکنید. آیه در پرتو کل قرآن حل می‌شود. بعضی این عبارت قرآن را دلیل عدم عصمت انبیاء گرفته‌اند که انبیاء به خودشان هم شک داشتند!

«وَوَظَّنُوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا»؛ و این قدر در این تردیدشان جلو می‌روند که گمان می‌کنند به آن‌ها دروغ گفته‌اند!

چه کسانی دروغ گفته‌اند؟ رسل! رسل دروغ گفته‌اند که «ان تنصر الله ينصرکم»! نکند این وعده‌هایی که این‌ها

داده‌اند خالی‌بندی است؟! نکند قیامتی نیست؟! نکند خبری نیست؟!!

تا رسل به این جا می‌رسند، «جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ»؛ ما نصرمان را می‌رسانیم و آن کسانی را که اراده

کنیم.<sup>۴</sup>

قرآن را باید با قرآن فهمید تا شأن و موقعیت انبیاء دربیاید. درست است که ما مقید به قیود لفظی هستیم؛

یعنی می‌گوییم ضمیر به مرجع ضمیر نزدیک برمی‌گردد، ولی قیود لفظی نباید ما را قید بزند؛ چون یک

محتواهایی وجود دارد که اصلا ممکن است نگذارد این مرجع ضمیر به این جا بخورد. ما در بررسی‌های لفظی که

ما یک ربات نیستیم که بگوییم: آیه گفته «وظنوا»، پس ضمیر فاعلی «واو» به «رسل» که دقیقا ماقبل آن است

برمی‌گردد! بعد می‌مانیم که چه خاکی به سرمان شد؟ این‌ها که خودشان می‌گفتند «ومن اصدق من الله قیلا»،

این‌ها که غیب دیده‌اند و غیب‌بین هستند و خودشان گفتند «وکان حقا علینا نصر المؤمنین». خودشان وعده

می‌دادند، حالا ناگهان گفتند: نکند خبری نباشد؟! این کسی که اول روز بعثتش گفته: اگر خورشید را در دست

راستم و ماه را در دست چپم بگذارید کوتاه نمی‌آیم، آن وقت با یکسری مشکلات و مصیبت‌ها جا می‌زند و در

دلش شک می‌کند؟!!

پس قرآن را باید با قرآن فهمید.

نمونه دیگر: آیه ۲۱۴ بقره را بیاورید!

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ

الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ»؛ آیا گمان کردید مفت به بهشت می‌روید؟ مگر

سرای سالمندان است؟ فکر کردید آنچه بر سر گذشتگان آمد بر سر شما نمی‌آید؟ فقط بنشینیم داستان عاشورا

را بررسی کنیم و فکر کردید این امتحان برای ما پیش نمی‌آید؟ آیا فکر می‌کنید ما چنین امتحانی نداریم؟ جبهه

مقابل امام حسین آدم‌های معتقد و نمازخوانی بودند! عالم و آدم حساسی بودند. خود عمرسعد اولین گریه‌کن بر

عاشورا بوده! شوخی نیست! بعد فیلم بسازند که هرچه آدم عجیب و غریب و سیل در رفته است، مقابل امام است که بگوییم از وجنات این‌ها پیداست که چه آدم‌های بدی هستند! البته در وجنات تأثیر می‌گذارد ولی این جوروی‌ها هم نیست. این تأثیر در چهره بحث‌های دینی و روان‌شناسی دارد. ولی به هر جهت این‌ها آدم‌هایی بودند برای خودشان.<sup>۵</sup>

ادامه آیه ۱۲۴ بقره دارد «مَسْتَهْمُ الْأَسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَزُلُّوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهَ»؛

تا این که رسول و مؤمنین همراه او می‌گویند: کو نصر خدا؟!

این هم شبیه آن آیه ۱۱۰ یوسف است، منتها از مقاماتی که ما از انبیاء سراغ داریم و این «متی» گفتن‌ها، مگر شما خدمت امام زمان نمی‌گویید: «متی ترانا و نراک»؛ کی می‌آیی؛ یعنی آقا بیا! یک موقع است که اصلا طرف معترض است که مثلا چرا دیر کردی؟! غیبت کردی؟! اصلا حواست هست چه کار داری می‌کنی؟! که این درست نیست و این کار ضعاف از مؤمنین است، ولی اقویای از مؤمنین که این را نمی‌گویند و اگر دعایی هم بکنند می‌گویند «اللهم انصرنا» دارد سؤال التماسی و استدعایی می‌کند و این اشکالی هم ندارد، ولی یک موقع سؤال استبطائی است؛ یعنی برای چه قضیه گند شد؟! چرا این جوروی شد؟! بعضی به حکمت خدا معترض‌اند؛ یعنی با اعتراض دارند حرف‌هایشان را می‌زنند.

شیخ الرئیس یک جمله خوبی دارد. وقتی راجع به منطق حسی بحث می‌کند، می‌گوید: بعضی حسشان را

دنبال عقلشان می‌کشند و این‌ها آدم‌های درستی هستند، ولی بعضی عقلشان را دنبال حسشان می‌کشند.

ما می‌دانیم که همه چیز حکمت دارد. به برهان و نقل معتبر می‌دانیم که همه چیز دارد با حکمت انجام

می‌شود. اگر طلاق هم اتفاق افتاد، می‌گوییم این هم حکمتی داشته. قرار نیست کسی را هم بیچانیم. فووقش

این است که ما نمی‌فهمیم. یک تصادفی که پیش آمده حکمتی دارد. این‌جاست که عقلمان دارد حسمان را

می‌کشد، ولی اگر آدم حس‌گرا هستیم، اگر حکمت کاری را ببینیم می‌گوییم حکمت دارد و اگر نبینیم می‌گوییم:

چه کسی گفته همه کارهای خدا حکمت دارد؟! چه کسی گفته «یقتلون النبیین بغیر الحق» حکمت دارد؟! این

چه حکمتی دارد؟! در صورتی که حکمت دارد. آیا از عزیز خدا- امام حسین - کسی بالاتر است؟! ۷۲ تا گل رفته‌اند پرپر شده‌اند و الان معلوم شده حکمتش چیست. به خاطر همین‌ها یکسری مفاهیم در دین باقی ماند.

در این آیه باید رسل را از ضعاف از مؤمنین جدا کنیم. چه کسی می‌گوید؟ کل قرآن! یعنی روح قرآن می‌گوید شما باید این‌ها را از هم جدا کنید. هر دو می‌گویند: متی نصر الله؟ ولی دو جور می‌گویند. رسل می‌گویند: «اللهم انصرنا» ولی آن‌ها می‌گویند: چرا دیر شد؟ «وَوَظَنُوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا» را به همین «وَالَّذِينَ آمَنُوا» برگردانید؛ یعنی این‌ها چنین خیالی می‌کنند. بین ضمیر و مرجع آن چند صد صفحه‌ای فاصله است و این را کل محتوای قرآن می‌گوید. ما محکوم به قواعد لفظی نیستیم.

مأمون دقیقا همین سؤال را از امام رضا می‌کند- کلاس علمی مأمون خیلی بالاست- امام رضا همین را می‌گویند. می‌گویند: مرسل الیهیم؛ مؤمنینی که برایشان رسول می‌آید، چنین گمانی می‌کنند. فضایی که یکسری مؤمنین دارند چنین فضایی است.

آیه مشابه دیگر در سوره آل عمران، آیه ۳:

«ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نِعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنْ الْأَمْرُ كُلُّهُ لِلَّهِ يَخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»

در جنگ احد که مشرکان فرار کردند آیه دارد: «ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نِعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ»؛ یک عده را خدا بعد از غم یک چرت امنیت‌زایی داد «وَوَظَنُوا أَنَّهُمْ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ»؛ یک طائفه‌ای از این مؤمنین بودند که همتشان خودشان بودند و اگر هم می‌جنگیدند به خاطر منافع خودشان بود که «يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ»؛ یک گمان‌های جاهلی پیدا کردند نسبت به خدا؛ چون وقتی دیدند در احد شکست خوردند یواش یواش حال و روزشان فرق کرد. مثل یک روانکاو خدا دارد این‌ها روانکای می‌کند. مادامی که دین کاری بکند که بروفق مراد باشد هستیم، مادامی که بخواهد یک کاری بکند که در آن یک شکستی هم بخوریم؛ مثلا اگر در

جنگ ۳۳ روزه لبنان شکست می‌خورد می‌گفتند: پس کو نصر خدا؟! (خدا به اعتقادات بشریت رحم کرد که این‌ها پیروز شدند) خوب این چیزها هم هست هم‌اکنون که نصرت نیست! کما این که بعدش لبنان به مشکلات داخلی گرفتار شد و آقای سید حسن نصرالله اعلام کرد که بیایید اعتراض کنید و نشد! این چیزها را رسانه‌ها منتقل نمی‌دهد؛ چون اعتقاد مردم پودر می‌شود و به هوا می‌رود! آیه در همین فضا است که «يُظَنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ»؛ می‌گویند: اصلاً خبری هست؟! آیا چیزی وجود دارد؟! «قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ»؛ یک چیزی دارند مخفی می‌کنند که برای تو آشکار نمی‌کنند «يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا»؛ اگر ما بر حق بودیم که این جور و وضعمان پلاس نمی‌شد! و خدا هم می‌گوید: «قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ»؛ اگر در خانه‌هایتان هم بودید، مرگ می‌آمد و گلویتان را می‌گرفت.

می‌خواهم بگویم که ضعاف از مؤمنین متوسط این جور هستند که در حوادث و فشارها «وَوَظَّنُوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا» می‌شوند؛ یعنی گمان می‌کنند که نکند خبری نبود! نکند علاف شدیم! پس این هم بحث «إِذَا اسْتَيْسَرَ الرَّسُولُ»؛ که رسل از هدایت مأیوس می‌شوند؟ مگر حق دارند از هدایت مأیوس بشوند؟!

## صلوات!

۱. این همه شهدا و علما این‌ها کسانی بودند که می‌بینید به سختی جان دادند و روایات هم صریحاً می‌گوید که بسا آدم خوبی باشد که ما او را به سختی از دنیا ببریم برای این که تتمه گناهانش را همین جا صاف کنیم و در آن دنیا با ما مشکلی نداشته باشد و بسا یک کافر فاجری که ما از این دنیا به راحتی ببریمش که دیگر با ما خرده حساب نداشته باشد و با سر به جهنم برود. و خرده حساب با ما نداشته باشند که ما را بد برد، یا سخت جان دادیم! اگر کسی در دستشویی مرد، یا در مسجد مرد، باید گفت چقدر خوب! کلاً ما باید بگوییم چقدر خوب! یعنی اگر در دستشویی مرد باید بگوییم خدا تتمه‌اش را هم با او صاف کرد. این‌ها برای ما ملاک نشود که چه کسی راحت مرد و چه کسی سخت مرد! چه کسی بچه‌اش فلان جور است. این‌ها ملاک‌های دینی نیست.

ملاک را دین باید بدهد. دین هم پارامترهای مختلفی را گفته؛ لذا اینقدر بچه‌ها را به والدینشان گره نزنید! قطعاً برای هر کسی حجت تمام می‌شود. به هر جهت هر کسی یک استعداد و توان و شوق و ذوقی دارد.

۲. این چیزها را قبول نکنید که توی پاچه‌تان می‌رود! نگویید: این دکتر فلانی چه جمله جالبی دارد می‌گوید! این اسم‌ها پشتوانه قرار می‌گیرد که آدم گول بخورد! من یادم است بچه‌تر از حالا که بودیم می‌گفتند: دانشمندان ژاپنی ثابت کرده‌اند که ۲ مساوی ۳ است! شما را دچار یک پیرانته‌های عجیب و غریب می‌کرد که ماهیت آن پیرانته صفر بود! و بعد پیرانته را از این طرف و آن طرف



می‌زد و ۲ مساوی ۳ می‌شد! ولی با چه چیز داشتند شما را تحمیق می‌کردند؟ با همان جمله اول که «ریاضیدانان ژاپنی اثبات کرده‌اند که ۲ مساوی ۳» و حال آن‌که آدم همین جوری به این جمله می‌خندد. بابا این مایکل همان اصغرآقای خودمان است. هیچ فرقی ندارد. این دانشگاه برینستون همان شوش خودمان است. شما خود متن حرف را نگاه کنید! اگر این شوش خودمان شما را نمی‌فریبد آن دانشگاه فلان هم نفریبدت! اسامی آدم را فریب می‌دهد. در مورد این باستان‌شناسی گفتم که این‌ها یکسری پیش‌فرض‌هاست که اگر یک گروه باستان‌شناسی با یکسری پیش‌فرض‌های دیگر برای تحقیق برود بگوید نتیجه تحقیق یک چیز دیگر در می‌آید. نتیجه تحقیق بستگی به سؤال تحقیق دارد. این قدر عالم هستی خام نیست که شما آن را خام نگاه کنید.

۳. من پارک ملت می‌روم اصلاً نزدیک قفس‌های این‌ها نمی‌شوم؛ چون از دیدن این‌ها اذیت می‌شوم؛ عقابی که مال این قفس نبود. تا می‌آید بال‌هایش را باز کند، پره‌هایش به این قفس گیر می‌کند. بروید ببینید اصلاً افسردگی از قیافه‌اش مشخص است؛ چون مال این‌جا نیست. منطقه‌ی پروازی‌اش این‌جا نیست. این فضا به درد فنچ‌ها می‌خورد. این‌ها حال می‌کنند و از این طرف به آن طرف می‌روند و جیغ و داد می‌کنند و خوشحال هستند، ولی این عقاب را که نگاه می‌کنی سرش را پایین انداخته؛ چون این منطقه پروازی او نیست! مال جای دیگری است. من ملک بودم و فردوس برین جایم بود/ آدم آورد در این دیر خراب‌آبادم

۴. (بین مشیت و اراده هم فرق است. این کدها را در قرآن و روایات بگردید. در میان افعالی چون عَلِمَ، شاء، أَرَادَ، قَدَّرَ، قَضَى، أَمْضَى که این‌ها مراحل است؛ لذا نمی‌گوید «إِذَا شَاءَ أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس: ۸۲). این‌ها بحث دارد و سر جایش این بحث‌ها را گفتیم. قرآن خیلی دقیق است! اراد و شاء را سر جایش درست استفاده می‌کند، در حالی که ما یک جور ترجمه می‌کنیم. وقتی می‌رویم در روایات می‌گردیم می‌بینیم، روایاتی به شاگردان خاص خودشان گفته‌اند که تومنی دو هزار با روایات دیگر فرق دارد! «قَالَ عَلِمَ وَ شَاءَ وَ أَرَادَ وَ قَدَّرَ وَ قَضَى وَ أَمْضَى فَأَمْضَى مَا قَضَى وَ قَضَى مَا قَدَّرَ وَ قَدَّرَ» که روایت عجیب و غریبی در کافی است که فوق‌العاده است. که اگر در خانه اهل بیت را نبسته بودند می‌فهمیدیم چیست، حالا که بسته‌اند، حیرانیم! اگر در خانه اهل بیت را نبسته بودند و همه‌اش از این سؤالات طهارت - نجاست نکرده بودند، آن وقت می‌فهمیدیم که قرآن چیست؟)

۵. می‌دانید این قانون مصوب صدا و سیماست که آدم خوب نمی‌تواند کراواتی باشد! و این انحراف ذهن است. به نظر من که کراوات چیز شیک تمیز باحالی است! اگر من نمی‌زنم چون شأن من یک چیز خاصی است و ممکن است اگر من کراوات بزنم طرف برود عرق بخورد! یا فکر کنند من از دین برگشتم! یک قانون مصوب دیگر صدا و سیما این است که آدم بد نمی‌تواند اسم خوب داشته باشد. این غیر از فرهنگ‌سازی، یک انحراف در ذهن است. بعد این در دهن می‌آید که نمی‌شود یک محمد نامی آدم بدی باشد! در صورتی که ما در تاریخ، هادی عباسی داشتیم و این یکی محمدرضا پهلوی بوده. به هر حال یک جوری نباید باشد که ذهن منحرف بشود. من به دوستانم می‌گویم موقع عروسی کراوات بزنید، چیز شیکی است! گناه نکنید! اسراف و تبذیر نکنید ولی کراوات بزنید، طوری هم نیست!

(سؤال) ج: این کراوات الان به معنی تشبه به کفار نیست. اگر این جوری باشد کت و شلوار هم به معنی تشبه است، ولی بعضی از کسانی که آرم شیطان‌پرست‌ها یا هم‌جنس‌بازان را می‌زنند، چیزهایی به گردنشان می‌اندازند که مخصوص گروه خاصی است، شاید مصداق تشبه به کفار باشند.

اصلاً کفار یعنی چه کسانی؟ و تشبه به کفار یعنی تشبه به چه کسانی؟ مسلمانان و هند و پاکستان و عراق و لبنان کراوات می‌زنند. این‌ها شیعه هستند و گاهی دوآتشه‌تر از ما! ما فکر کردیم مسلمان‌ها یعنی ما برویجه‌ها و بقیه هم یعنی کفار! بنابراین معیار قضاوت را در یک چیزهایی نگریسد! آدم‌ها را حذف نکنید! معیار را از دین بگیرید تا خیالتان راحت باشد. یک مقدار چشمتان را به دنیا باز کنید. وقتی می‌گویند مسلمان‌ها یعنی جامعه‌ی مسلمان‌ها که در میان آن‌ها عراقی و لبنانی و پاکستانی و عراقی‌ها هم هستند نه فقط ایرانی‌ها!

---

(سؤال) ج: من این را نمی دانم ولی اگر هم این معنا را داشته ولی ممکن است ماهیت خودش را از دست بدهد. به هرجهت اگر هم بوده الان نشانی از صلیب در کراوات نیست.